



پیغام عشق

قسمت هشتصد و نود و پنجم





طی قرون متمادی اکثریت مردم از ملل مختلف جهان، وجود ناشناخته و ندیده‌ای را برای خود خدا خواندند و هرکس در هر جای عالم نامی بر او نهاد. هرچه را که خود تصور کردند به او بستند و مکتب‌ها، فرقه‌ها و مذہب‌ها از او گفتند و هر قومی با حالات و انگیزه‌های ناشی از محیط رشد و آب‌وهوای خود صدها و هزاران دستور و قانون برای خود صادر کردند تا آن‌جا که کلام پیامبران و بزرگان خود را هم در راستای توهّمات خام و به‌دور از منطق خودشان به‌شکلی تعبیر و تفسیر کردند و هریک خود را اصیل و کامل پنداشتند و دیگری را غلط و فاقد ارزش دانستند.

و طی تاریخ بارها و بارها در مخالفت با هم به جنگ و ستیز پرداختند که تاریخ نمونه‌های زیادی از این بی‌خبری و نادانی انسان‌ها را به یاد دارد.

به قول حافظ بزرگ:

حافظ، دیوان غزلیات، غزل شماره ۱۸۴

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

که خوش‌بختانه با گسترش مفاهیم بکر از منبع نور درون و راز درخشش ازلی از کلمات مولانا جلال‌الدین بلخی و دیگر صاحب‌دلانی همچون او برحسب تجزیه تحلیل‌های روشن‌بینانه همین گروه و کسانی که خود را در یک صندوق باور اعتقادی حبس نکرده‌اند، آموزه‌های روشن و بیدارکننده‌ای به عالم بشریت عرضه داشتند.

حداقل در کشور خودمان از هزار سال پیش تا به امروز آثار و گفته‌هایشان در همین زمینه ثبت و ضبط شده است. در ردیف عرفا و حکمای به‌نام و در رأس آنان فردوسی، مولانا، سعدی و حافظ را می‌بینیم که از مرکزیتی به نام خدا، ایزد یکتا و خالق عالم نام برده و سخن گفته‌اند که البته گروه متعصبان متکی به یک عقیده تقلیدی از برداشت و تعریف دیگری هم



همین عبارات و واژه‌های معنویت را به کار گرفته و می‌گیرند و شرح و تفسیرهای فراوانی هم بیان می‌دارند اما «میان ماه من تا ماه گردون، تفاوت از زمین تا آسمان است.»

در کنار محققان آگاه و جویندگان حقیقت در همین روزگاران خودمان با شخصیتی آشناییم که با اشاره به یک بیت مولانا هر حرف و حدیث دیگری را به کناری زده و با تبدیل شدن به واقعیت زندگی و مشاهده ذره‌ای از نور بیکران هستی و خلقت تک تک سلول‌های وجود، خود را در امواج و پرتوهای بدون وقفه حیات ابدی غوطه می‌بیند؛ نوری که دور یا نزدیک بالا و پایین و راست و چپ هم ندارد و همه‌جاگیر و مرکزیت مطلق عالم وجود است و بودی است که خلاق تمامی نموده‌ها است. با درک و لمس این حقیقت وجودی خود، دیگر جای پرسش و کنکاشی باقی نمی‌ماند. ولی گروهی از آدمیان که هنوز بدین حقیقت راه نیافته‌اند از راست و چپ و بالا و پایین در جست‌وجوی خدایند و تعریف‌ها و الگوهای شناخت برای رسیدن به خدا بیان می‌دارند و کتاب‌ها و دفترها ارائه می‌دهند که بنابه قول مولانا:

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۴

در میان روز گفتن: روز کو؟

خویش رسوا کردن است ای روز جو؟

در ردیف خیل بزرگ محققان و جویندگان حقیقت، استاد فرزانه جناب پرویز شهبازی را می‌بینیم که با تواضع مثال‌زدنی‌اش اجازه نمی‌دهد او را استاد بنامیم با وجود این که تخصصش در امور فیزیکی و فنی است با درکی هوشمندانه از عالم هستی تلاشی عاشقانه در فهم و تشریح مفاهیم بکر مولانا درصدد روشن کردن هرچه بیشتر ابیات مثنوی بر آمده و با همت و پشتکاری بی‌نظیر با تحمل هزاران مشکل و موانع ریز و درشت مادی و معنوی، با اراده و خواست قلبی خود علم روشن‌بینی و بیداری نوع بشر را با گرفتن تعلیمات ظریف و استادانه مولانایی به‌دوش می‌کشد و با توضیح وجودی من حقیقی و من ذهنی



سبب گشودن راهی روشن و منطقی از معنویتی اصیل و فارغ از هیولای باورهای مملو از خرافات و آلوده به پارازیت‌های من‌ذهنی برآمده است.

طی حدود بیست سال با ارائهٔ نهصد برنامه چهار یا پنج ساعته اینک شاگردانی تیزهوش و روشن‌بین در داخل و دیگر بلاد عالم دارد که با نگارش مطالبی عمیق و پربار دارند این درخت و نهال روشنگری را آبیاری می‌کنند.

اینک شخص مهندس شهبازی و دیگر هم‌طرازان او هم، از موفقیت زیبا و پرشکوه همین گروه لذت می‌برند و در رسیدن هرچه بیش‌تر به عالم نور و پیوستن به منشأ خلقت که در تک‌تک اجزای همه نمودها و جلوه‌های هستی حاضر و زنده است، شادابند.

چنین است که این خیل بیدار شده توانسته‌اند با فارغ شدن از کشش‌ها و بندهای عالم ماده و عوارض گذشته یا توهمات آینده، در امان بمانند و با این لحظهٔ ازلی و ابدی با شادی بی‌سبب و آرامش به‌دور از حمله‌های گرگ نفس‌قرین گردند.

چنین است که بدون توجه به دیگران و رفتارهای ضد و نقیض‌شان به صیقل زدن به خویش مشغول و هر لحظه به روشنائی و درخشش من حقیقی خود می‌پردازند و همهٔ لحظات‌شان با رضایت درونی و نوعی شادی بی‌سبب لبریز است که فرمود:

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۵۷۸

مرا عهدیست با شادی که شادی آن من باشد

مرا قولیست است با جانان که جانان جان من باشد

بدون شک رسیدن هر انسانی به چنین مرتبتی به معنی عجین شدن او با منزلت والای هستی کل و مبدأ بود و نمودی است که با خرد برین و قوت خلاقیت، توأم است و در یک چنین حال‌وهوای ارزشمند و کارا است که به‌سادگی یک انسان می‌تواند



عقل کوچک و محدود خودش را با خرد برین و نامحدود، پیوند زده و دارای بینش دوجانبهٔ عالم آسمانی و زمینی توأمان گردد.

و بدین سان هردم زیباتر و زیباتر شده و قادر خواهند شد که شادابی و رضایتمندی را توأم با خلاقیت به اطرافیان و جامعهٔ خویش هم منتقل سازند و در انجام وظایف انسانی خود کوشا و خلاق عمل کنند.

پس من چرا دمی از این لحظهٔ نورانی شاد و آرامش و نیروبخش وجودم دور بمانم و ناشیانه دریای وجودم را پرتلاطم و پرموج سازم و نتوانم ماه وجودم را در سطح آرام و شفاف دریای وجودم نظاره‌گر باشم و شادی و آرامش را در بیرون از وجود خود جست‌وجو کنم که هرگز قادر به یافتن آن هم نخواهم بود.

شکر و سپاس فراوان بر این عظمت پرشکوه عالم هستی و نورانیت بی‌نهایت که منشأ و خلاق همیشگی تمامی بود و نمود هستی و دنیای پیدا و ناپیداست.

عبد العزیز واحدی، نیس، فرانسه - اوت ۲۰۲۲



🌸 با سلام خدمت دوستان و استاد شهبازی 🌸

با گذر زمان و کار کردن روی خود به درستی و آسمانی بودنِ ابیات مولانا و توضیحات استاد شهبازی پی می‌برم و هر لحظه با عنایت زندگی متوجه پنهان بودن خردهایی مُستتر در این ابیات و توضیحات می‌شوم. به همین دلیل برای هشیار نگه داشتن خودم مدام تکرار می‌کنم: «من به خرد مستتر در ابیات مولانا و توضیحات استاد ایمان دارم، به وضوح درستی و کارکرد آنها را می‌بینم و ایمان دارم این تنها راه نجاتم از آشوب من‌ذهنی است» چراکه با تلاش‌های جزئی شفا و درمان آن‌ها را دیده‌ام.

تجربه و چراغ روشن شده:

در چند روز اخیر در زندگی‌ام اتفاقات زیادی رخ داد، به قول خودمان سرم شلوغ بود و من توانستم با قوانین گنج حضور از قبیل رعایت سکوت، پرهیز، صبر، حزم، شکر، توجه به قانون قضا، قانون تکرار ابیات و غیره که حتماً هم دست‌وپا شکسته بوده، اتفاقات را پشت سر بگذارم، طوری که واقعاً تا حالا چنین عملکرد و برخورد و حال خوب را تجربه نکرده بودم.

و اما پیام اصلی‌ام:

فراوان در خودم تغییر دیدم؛ این تغییرات فقط مربوط به چند روز اخیر نیست، خیلی وقت است شاهد تغییرات در زندگی هستم که همه‌اش عنایت زندگی و از طریق برنامه گنج حضور است و در هر لحظه سعی می‌کردم هشیاری و ناظر بودن را حفظ کنم و موفق بودم و مدام برای خود پیام می‌نوشتیم.

عرض کنم من برای خودم یک گروه تلگرامی شخصی درست کرده‌ام که فقط خودم و خودم عضو هستم و مدام پیام‌هایی را که در اتفاقات به دست می‌آورم، شناسایی‌ها را در آن‌جا می‌نویسم و از آن‌جایی که سرم به شدت شلوغ بود



و مهمان هم داشتیم، از دیدن برنامه دور شده بودم، صداهاى استاد را گوش می‌دادم ولی نه به‌صورت کامل به همراه یادداشت کردن.

اما خطای اصلی:

موفقیت‌های نسبتاً بالای من در این چند روز که به‌خاطر تکرار مدام ابیات و جاری شدن زندگی در جانم بود و همچنین غفلت از زنده بودن من ذهنی، سبب شد دچار یک فریب بزرگ من ذهنی شوم که به‌صورت یک‌صدا داشت در پس ذهنم نجوا می‌شد: «خیلی خوب است، عالی داری کار می‌کنی، خوب داری شناسایی می‌کنی، خیلی خوب قوانین را رعایت می‌کنی، به‌نظرم دیگر نیاز نیست مولانا و برنامه را ببینی، دیگر بینا شدی، خودت داری راه را پیدا می‌کنی، همین‌طوری خوب است، خیلی سخت نگیر، رفته‌رفته بهتر می‌شوی.»

شاید دقیقاً این کلمات نبود ولی چنین حسی را تلقین می‌کرد.

آری، من ذهنی داشت عینک غرور را بر چشمانم می‌زد، داشت با عینک خودبزرگ‌بینی و کمال فریبم می‌داد، داشت دعوت می‌کرد تا فراموش کنم از کجا آمده‌ام، به کجا رسیده‌ام و با چه کسی (برنامه گنج حضور) این مسیر را طی کرده‌ام.

می‌پذیرم همین فکر و حس و رضایت دادن به آن برایم به منزله فرورفتن در باتلاق من ذهنی بود آن هم تا زانو؛ اما چرا زانو؟ زندگی لطف کرد، رحم کرد، دستم را گرفت و عنایت و جذبه زندگی نگذاشت تا ته فرو روم که خدا می‌داند چه می‌شد اگر فرو می‌رفتم و کم‌کم تلنگری زد.

اما چگونه نجات پیدا کردم؟

یک سؤال ناب زندگی در جانم نقش بست:

«تو که به خرد مستتر ابیات مولانا ایمان داری، چرا به این ابیات توجه نمی‌کنی؟»



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۵

صد فُسُون دارد زِ حیلَتِ وز دغا

که کند در سَلَّه گر هست ازدها

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۶

گر بُود آبِ روان، بر بنددش

وَر بُود حَبَرِ زمان، بر خنددش

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۷

عقل را با عقل یاری یار کن

اَمْرُهُم شُوری بخوان و کار کن

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۴۳

پیر را بگزین، که بی پیر این سفر

هست بَس پُر آفت و خوف خطر

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۴۴

آن رَهی که بارها تو رفته‌ای

بی قَلاووز، اندر آن اَشْفته‌ای



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۴۵

پس رهی را که ندیدستی تو هیچ

هین مرو تنها، ز رهبر سر میبچ

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۳

زان نمی‌پرد به سوی ذوالجلال

کو گمانی می‌برد خود را کمال

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴

علّتی بتر ز پندارِ کمال

نیست اندر جانِ تو ای ذودلال

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۵

از دل و از دیده‌ات بس خون رود

تا ز تو این مُعْجَبی بیرون شود

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۶

علّتِ ابلیس انا خیری بدهست

وین مَرَض در نَفْسِ هر مخلوق هست



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۷

گرچه خود را بس شکسته بیند او

آب صافی دان و سرگین زیر جو

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۸

چون بشوراند تو را در امتحان

آب، سرگین رنگ گردد در زمان

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۹

در تک جو هست سرگین ای فتی

گرچه جو صافی نماید مَر تورا

و در آخر:

آری مدام ابیات را تکرار می‌کردم و به وضوح می‌دیدم دچار پندار کمال شده‌ام و من ذهنی از این طریق در تلاش است تا مرا به دام خود افکند و هربار با تکرار به خطا و تله ذهن آگاه‌تر می‌شدم و توبه می‌کردم و همچنان هم دارم این کار را ادامه می‌دهم و متعهد هستم به هیچ دلیل از برنامه که طنابی محکم هست دوری نکنم و تا آخرین لحظه عمرم با توجه به قانون حزم خودم را مقلد نابینا فرض کنم.



پروردگارا شکر می‌کنم تو را به‌خاطر مولانا و ابیاتش، به‌خاطر استاد شهبازی و فرمایشات و توضیحات مهمش به‌خصوص حفظ ابیات و کنار هم گذاشتن آن‌ها، به‌خاطر قدرت عملی که دادی که ابیات را حفظ کنم و درنهایت اقرار می‌کنم و ایمان دارم اگر عنایتت نبود، ابیات در ذهنم بالا نمی‌آمد.

با سپاس

سید علی از یزد



با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین.

برنامه ۹۱۹، غزل ۴۷۲ و ایات انتخابی.

Ψ به نام خداوند عشق Ψ

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۷۲

کالبد ما ز خواب کاهل و مشغول خاست

آنکه به رقص آورد کاهل ما را کجاست؟

در این بیت مولانای عزیز به دو مسئله مهم انسان اشاره دارد؛ یکی کاهلی و سستی در راه تبدیل شدن که کاهل و تنبل در ذهن نمی تواند خودش را به تنهایی بیدار کند و نیروی مافوق می خواهد که او را به رقص درآورد که همان نیرو و خرد زندگی ست.

دوم، مشغولیت با چیزهای همانیده جهان مادی. انسان در مسیر تکاملی هشیاری حضور مراحل مختلفی را طی کرده است تا جایی که این هشیاری در ذهن همانیده خود را گیر انداخته و بیرون آمدن از آن را به تعویق می اندازد.

رقصیدنی که در مصرع دوم به آن اشاره شده است، منظور همان رقصیدن به وضعیت های گوناگون و بازی فرم های زندگی است که نیرو و خرد زندگی در طول روزمرگی برایمان به وجود می آورد، ولی ما آنها را اشتباهاً جدی می گیریم و در ذهن شرطی شده، خود را با آنها مشغول می سازیم و عینک فرم ها و وضعیت های مختلف را بر دید نظر و دید عدم بین خود که همان هشیاری اولیه است قرار می دهیم و دید آنها را پیدا می کنیم.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۷۲

آنکه به رقص آورد پرده دل بر درد

این همه بویش کند دیدن او خود جداست

و آن نیرویی که می‌تواند کاهل و تنبل را به رقص در آورد که پرده‌های همانیدگی را بدراند و پاره کند همان نیروی زندگی است که بوی خوش عشق و زندگی را با پذیرش اتفاق لحظه و فضاگشایی صحیح و درست و رقصیدن در برابر قانون قضا و قدر و گن فکان به نور هشیاری حضور می‌رساند که با خداوند آنچنان می‌رقصد که هیچ‌گونه همانیدگی در درونش باقی نمی‌ماند، ولی ما با پرده‌های همانیده، به مرور زمان عینک‌های مختلف را بر چشمانمان قرار می‌دهیم که بیش‌تر خود را در ذهن نگه داشته که به ذهن بیمارگونه خود بیش‌تر دامن بزنیم.

حال بررسی دو عینک از این همانیدگی‌ها:

یک: عینک تمرکز داشتن بر دیگران و درمان‌گری آن‌ها.

از آن جایی که ما سخت در من‌ذهنی در غفلت و فراموشی به سر می‌بریم تمرکز را از روی خود برداشته و عینک تغییر و تمرکز روی دیگران و خبر و سنی کردن آنها را بر چشمانمان قرار می‌دهیم و شروع به ایرادگیری می‌کنیم و مسئولیت خود را نمی‌پذیریم و خود را مقصر ندانسته و دیگران را مقصر می‌دانیم و غافل از این هستیم که چقدر زندگی‌مان در درون آشفته است و خراب.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۱

مُرده خود را رها کرده ست او

مُرده بیگانه را جویده رفو



و ما آن قدر در من ذهنی در غفلت و فراموشی به سر می‌بریم که شروع به نسخه‌پیچی و درمان‌گری و نصیحت کردن دیگران می‌کنیم که اگر زندگی‌تان خراب است به این دلیل و آن دلیل می‌باشد و عینک یک درمان‌گر را بر چشمانمان قرار می‌دهیم و از درون بیمار و متعفن خود بی‌خبریم و خود را در من ذهنی رنجور می‌سازیم.

دومین عینک، عینک عبادت:

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۱۰

بهر یزدان می‌زید نی بهر گنج

بهر یزدان می‌مُرد نه از خوف و رنج

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۱۱

هست ایمانش برای خواست او

نی برای جنت و اشجار و جو

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۱۲

ترک کفرش هم برای حق بُود

نی ز بیم آنکه در آتش رود

و هم‌چنین در من ذهنی عینک عبادت‌های ظاهری و آبکی و مصنوعی را بر چشمانمان قرار می‌دهیم که اگر عبادت نکنیم در آتش جهنم می‌سوزیم. و یا براساس تقلید از دیگران عبادت می‌کنیم و یا اینکه خودی نشان بدهیم عبادت می‌کنیم و یا به امید اینکه با این عبادات می‌توانیم از نعمات و خوشی‌های بهشت آن دنیا بهره‌مند شویم عبادت می‌کنیم و غافل



هستیم و فراموش کار که برای خداوند زندگی می‌کنیم و برای بهره‌مندی از برکات چهارگانه‌اش زندگی می‌کنیم. و برای بهره‌مندی از شادی بی‌سبب و آرامش درون است که زندگی می‌کنیم؛ نه برای برخورداری شدن از گنج‌های پوچ و آفل همانیدگی که چقدر و چگونه هم‌هویت‌شدگی‌ها جمع‌آوری کرده و چقدر و چگونه آنها را افزایش داده؟

حال ما برای زنده شدن به خداوند باید عبادت کنیم و زندگی و حال ما برای مُردن به واسطه زنده شدن به خداوند باید عبادت کنیم و زندگی و این ایمانی که را در درونمان نهاده‌اند کرده است، همین فضاگشایی ست که با فضای گشوده‌شده می‌خواهد خود را در مرکزمان قرار دهد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۶۵

آمد از حضرت ندا، کای مرد کار

ای به هر رنجی به ما امیدوار

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۶۶

حُسن ظَن است و اُمیدی خوش تو را

که تو را گوید به هر دم برتر آ

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۶۷

هر زمان که قصد خواندن باشدت

یا ز مُصحف‌ها قرائت بایدت



خداوند خطاب به انسان می‌گوید که ای مرد کار که اهل تغییری و هر کاری از عهده تو ساخته است، با هر درد و ناامیدی امیدت به من باشد و ناامید مباش و به این دنیای مادی و چیزهای آفل امید مبند و از آدم‌های این جهانی انتظار امید و یاری نداشته باش.

تو به رحمت من نیک‌گمانی و امیدوار که من رحمتم پُر است و بر رحمت می‌تنم. از روی همانیدگی‌ها بلند شو و به‌سوی من بیا و اگر قصد و تصمیمت این است که می‌خواهی تمرکزت را روی دیگران قرار بدهی که قرآن درون آن‌ها را بخوانی بدان که اول باید به قرآن درونت که همان مرکز عدم است رجوع کنی و از درون خودت باخبر گردی و تمرکز را روی خودت قرار دهی.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۶۸

من در آن دم وادهم چشم تو را

تا فرو خوانی، مُعْظَم جوهر آ

و باز خداوند خطاب به انسان می‌گوید که من در آن لحظه چشمانت را بینا می‌گردانم یعنی مرکزت را می‌گشایم و تو را نسبت به گوهر و جوهر خدائیت درونت آگاه می‌سازم که با فضاگشایی می‌توانی از درونت با خبر شوی.

حال عینک کاهلی و تنبلی من‌ذهنی را که در ذهن شرطی شده نمی‌خواهد تن به کار دهد و فعالانه و هشیارانه مرکزش را از همانیدگی‌ها خالی نماید و خود را از این دل‌مشغولی‌های هم‌هویت‌شده‌رهای بخشد را کنار بگذارد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۷۹

دیده‌آ، بر دیگران، نوحه‌گری

مدتی بنشین و، بر خود می‌گری



اکنون به چشمان مهربانم می‌گویم که چرا تمرکزت را بر دیگران قرار داده‌ای و برای درست کردن و درست شدن زندگی دیگران غم و اندوه می‌خوری و گریه می‌کنی؟ مدتی با ذهن خاموش، تمرکز و دوربین را بر روی خودت روشن نگه دار و به درونت مراجعه کن و به حال زارت بنگر و گریه و همانندگی‌هایت را شناسایی.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۷۲

سجده کنم پیش یار گوید دل هوش دار

دادن جان در سجود جان همه سجده‌هاست

در نتیجه به خداوند مهربانم می‌گویم که عبادت و سجده واقعی‌ام کوچک کردن من‌ذهنی است و هرگونه اتفاقی که تو در این لحظه برایم به وجود می‌آوری که مرا بی‌مراد سازی و ناکام، هرچه می‌خواهد باشد، در برابر همه‌کس و در اطراف همه‌چیز فضا باز می‌کنم و در برابر پیشگاهت سجده واقعی را به جای می‌آورم و هیچ‌گونه مخالفت و ستیزه‌ای ندارم. و اگر درست و به‌جا و شایسته فضاگشایی کنم، همانندگی‌هایم را می‌شناسم و نسبت به آنها می‌میرم و دیگر به من‌ذهنی‌ام سجده نخواهم کرد.

و در پایان وقتی که خرد بی‌منتهای کائنات سرگرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۷۸

ای ز غم مُرده که دست از نان تهی است

چون غفور است و رحیم، این ترس چیست؟

پر انرژی و سالم بمانید.

خیلی ممنون، خدا نگهدار شما.



به نام خداوند بخشنده مهربان

با سلام خدمت استاد عزیز و گنج حضوری‌های جان. دیوان شمس غزل ۹۴۷ اییات هفتم و هشتم از برنامه ۸۳۷.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۴۷

بدان که آب حیات اندرون تاریکیست

چه ماهیی که ره آب بسته‌ای بر خود؟

می‌گویند بدان که آب حیات، آن مظهر پاکی و زیبایی و نور و صفا و زندگی در درون چاه ذهن و در تاریکی آن، گیر کرده است، تو چه ماهی‌ای هستی؟ تو چگونه حضور و خدائیتی هستی که خود را به دست خود زندانی کرده و راه ورود به آب حیات را بر خودت بسته‌ای؟ چگونه است که بیدار و هشیار نمی‌شوی؟ نمی‌بینی و در خواب ذهن مانده‌ای؟ در صورتی که این ذهن برای بیداری ما به وجود آمده، خداوند با این کار همانیدگی می‌خواهد ما را متوجه سازد که باید از ذهن بیرون آییم، اما ما در آن جا سکنا گزیده‌ایم، در هر صورت این بیداری در ما باید به وجود آید، فرقی هم نمی‌کند در چه سنی این رویداد مهم صورت می‌گیرد، مهم آن رویدادی است که می‌تواند ما را دگرگون سازد، در هر کس صورت خواهد گرفت و کاری هم به زمان و سن یا سال و گذشته و آینده ندارد، در هر کس به گونه‌ای این لحظه شگفت‌انگیز رخ خواهد داد، فقط به تلاش و کوشش ما بستگی دارد که در چه جهت و به چه میزان انجام خواهیم داد.

این که این ماهی حضور ما چگونه بتواند از این بیابان ذهن خودش را بغلطاند و به آب حیات برساند، بستگی به تک‌تک ما دارد که چقدر به ذهن وابسته هستیم. اما اگر توکل داشته باشیم و در هر لحظه این کار و تلاش را انجام دهیم خیلی زود خواهیم توانست با شنا کردن توسط فضاگشایی می‌توانیم ماهی آب حیات زندگی شویم. ان شاء الله.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۴۷

به دیبۀ سیّہ این کعبہ را لباسی ساخت

کہ اوست پشت مطیعان و اوستشان مُسند

*دیبه: لباس سیاه.

*مطیعان: تسلیم شدگان.

*مُسند: تکیه‌گاه انسان‌ها اوست (خدا).

ما می‌دانیم که لباسی که بر خانه خدا کشیده شده است سیاه است، در این بیت می‌فرماید، دل همانیده شده تک‌تک ما انسان‌ها همانند لباس کعبه سیاه شده که روی آن را با همانیدگی‌ها مانند لباس سیاه پوشانده‌ایم، شاید یک نشان است که لباس کعبه به‌خاطر این سیاه است که دل همه ما انسان‌ها در تاریکی ذهن است و فقط با برداشتن یعنی خالی کردن مرکزمان می‌تواند روشن و از سیاهی رها شود.

تا زمانی که در این همانیدگی‌ها پُرسه می‌زنیم، روح ما همانند سیاهی لباس کعبه نوری را به خود نخواهد دید و تنها در کهنه‌پاره‌های حسادت، دروغ، ترس، غم و درد، ناامیدی و پریشانی و خشم در آینه پُر از زنگ دویی و باورها و تعصبات و عینک‌های دروغین مَنیت به دنبال حضور می‌گردیم که پیدایش هم نخواهیم کرد که اگر خودش دستان را نگیرد هیچ راه و مقصدی را تجربه نخواهیم کرد و همچنان بی‌هدف به دنبال راه می‌گردیم که اوست پشتیبان کسانی که در این راه تسلیم شده‌اند و مطیع اوامرش هستند و با فضاگشایی و پذیرش سر تسلیم فرود آورده‌اند.

«قرآن کریم، سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۰۶»

«يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ.»



«آن روز که گروهی سپیدروی و گروهی سیه‌روی شوند به آنان که سیه‌روی شده اند می‌گویند: آیا شما پس از ایمان آوردنتان کافر شدید؟ به سبب کافر شدنتان بچشید عذاب خدا را.»

در این آیه هم به صراحت بیان فرموده است که گروهی سپیدروی که لباس سپید پوشیده‌اند و گروهی سیه‌روی که لباسشان قطعاً سیاه است را بیان کرده است؛ آنان کسانی جز کافران نیستند که در عذاب خداوند قرار خواهند گرفت، همانند زمان حال ماست که در عذاب و سیاهی من‌ذهنی زندگی را به‌سر می‌بریم و تا حال تلاشی هم برای رهایی از آن در ما صورت نگرفته مگر مختصری.

زمانی که ایمان آوریم و هر لحظه را بلی محکمی بگوییم لباس سفید عدم بر تن ما پوشانده خواهد شد که البته این فضاگشایی باید پی‌درپی صورت گیرد تا بتوانیم معانی واقعی زندگی عدم‌شده را حس و درک کنیم تا لباس حضور بر تن ما بنشیند و برازنده‌ ما شود اما اگر کاری نکنیم، در همان لباس سیاه من‌ذهنی همچنان روزگار خواهیم گذراند که تنها مقصرش هم خودمان هستیم ולא غیر.

با تشکر و احترام

حدّاد هستم از کرج 🇮🇷



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق

